

متن پرسش

سلام استاد مدت زیادی است که به این نتیجه رسیده ام که حساب و کتابی در زمینه توفیقات الهی واقعا نیست. فقط میتوانیم به قدر وسع بکوشیم و البته به قدر کوشش هم نمیتوان انتظار توفیق داشت. من خودم ۱۰ سال است که در جا میزنم و تازه متوجه شدم که علت عدم توفیقم از همان ابتدا یک سری نقایص جسمی و ذهنی بوده: ضعف اعصاب و روان و حافظه که هم در درس و هم در اخلاق و عبادات و هم در روابط اجتماعی زندگیم را آشفته کرده و تمام هدفهایم نیست و نابود شده. و در این مدت به قدری گیج و سردرگم و خیال زده بودم که متوجه نمیشدم که اشکال کار کجا است و هیچ راهنمایی هم نداشتم. بعد از ۱۰ سال در جا زدن حالا نه انگیزه‌ای مانده و نه حالی و تنها چیزی که مانده باری از گناه و ناکامی و شکست و روابط خراب شده است. راستی چرا یک عده مثل من این جوری باید قربانی شوند و عده‌ای دیگر به قول معروف ره صد ساله را یک شبه طی کنند؟ چرا باید در اثر جهل و نداشتن منذر و راهنما دچار گرفتاری هایی شوم که برای رها شدن از آن ها جانم به لبم برسد در حالی که تازه بعد از یک عمر رسیدم اول خط؟ من تنها یک نفر از میلیون ها انسانی هستم در طول تاریخ که این چنین دچار احساس خسران شده‌اند و شما خوشبختانه جزء آن دسته نیستید. اما با توجه به وجود افرادی چون من و نه از نقطه نظری شخصی تان آیا قلبا به نظام احسن خلقت معتقدید؟ (چون من هم اگه جای شما یا مثلا علامه و امام بودم به تمام قضا و قدرها راضی بودم چون گلیم خودم را از آب کشیده بودم و خر خود را از پل گذرانده بودم. میدانم و میدانید که در چنین حالتی رضایت به سرنوشت و ادعای نظام احسن خلقت چه قدر خودمحورانه و خودمرکزبینانه است) در کتاب آشتی با خدا نوشته اید که این سوالات ریشه روانی دارد من می گویم از آن طرفش هم ریشه روانی دارد. انسان وقتی سرنوشت خود را به کامش ببیند کمی ادعای رضایت از خدا و سرنوشت می کند اگر نه به زمین و زمان بدوبیراه میگوید. چون نهایتا همین روزگار است که ما را در معرض شرایط و موقعیت‌هایی قرار می‌دهد که رشد کنیم یا هلاک شویم. "ما هلکنا الا الدهر" آیا واقعا عاری از حقیقت است؟ شما جای دهر بگذارید رب العالمین یا هر چه... هیچ کس انگار نیست که بتواند مرا پاسخ دهد نمیدانم یقه کی را بگیرم. شاید آن انسان کامل که قرار است بیاید جوابی داشته باشد...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حتماً به نور انسان کامل إن شاء الله عالی‌ترین جواب را می‌گیرید. ولی گفت: «گفتم رخت ندیدم گفتا ندیده باشی. گفتم ز غم خمیدم گفتا خمیده باشی. گفتم ز گلستان گفتا که

بوی بردی. گفتم گلی نچیدم گفتا نچیده باشی. گفتم ز خود بریدم آن باده تا چشیدم. گفتا چه زان چشیدی از خود بریده باشی. گفتم لباس تقوی در عشق خود بریدم. گفتا به نیک نامی جامه دریده باشی. گفتم که در فراق بس خون دل که خوردم. گفتا که سهل باشد جورم کشیده باشی. گفتم جفات تا کی گفتا همیشه باشد. از ما وفا نیاید شنیده باشی. گفتم شراب لطف آیا چه طعم دارد. گفتا گهی ز قهرم شاید مزیده باشی. گفتم که طعم آن لب گفتا ز حسرت آن. جان بر لب چه آید شاید چشیده باشی. گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی. گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی. خود را اگر نه بینی از وصل گل بچینی. کار تو فیض اینست خود را ندیده باشی. «عجله نکنید، شلوغش هم نکنید. ناز هم نکنید. دلتان هوای خدا را کرده و از آن جهت که حضرت حق با اسم جلالش با شما برخورد کرده بی‌تابی می‌کنید بعداً معلوم می‌شود آن هم یک رنگ حضور خدا بوده و چقدر حساب‌ها در همین به ظاهر بی‌محلّی و به گفته‌ی شما غیر احسن‌بودن، بوده است. اگر حساب و کتابی در توفیقات الهی نیست پس این اعتراض‌های شما را به حساب چه کسی بگذاریم که بنده‌اش را این اندازه بی‌قرار کرده؟ موفق باشید